

سمیه مروتی*

راهبردهای اوباما و موضوع «دولت فرومانده»: با تمرکز بر کشور پاکستان

۶۵

چکیده

در ابتدای سال ۲۰۰۹ باراک اوباما با اعلام ساختار کلی سیاست خارجی خود با محوریت مبارزه با تروریسم، «راهبرد افغانستان-پاکستان» (AFPAK) را برای رویارویی با تروریسم اعلام کرد. از این رو، ایالات متحده با چرخش به سمت پاکستان سعی در جلب همکاری دولت این کشور در مبارزه با تروریسم داشت و بدین طریق از محوریت صرف بر روی افغانستان-در زمان دولت پیشین-فاصله گرفت. عاملی که موجب یأس ایالات متحده از اسلام‌آباد شد، ضعف نهاد دولت در پاکستان بود. پاکستان به عنوان کشوری که نمی‌تواند بر بیش از دو سوم از سرزمین خویش حاکمیت موثر جاری کند، به عنوان چالشی بزرگ در مقابل آمریکا قد علم کرده است. بر همین اساس، آمریکا برای حراست از منافع تعریف شده اش در افغانستان و با عنایت به ناتوانی دولت پاکستان در متلاشی ساختن بحران در مناطق قبایلی، خود وارد میدان شد و توسط جنگنده‌های بدون سرنشین مواضع طالبان در پاکستان را بمباران کرد. به رغم این حملات در راستای تخریب پناهگاه تروریست‌ها همچنان آمریکا از این مناطق به عنوان «بهشت امن تروریست‌ها» یاد می‌کند. با این توضیح، مقاله حاضر ضمن توضیح جایگاه پاکستان در راهبرد نوین ایالات متحده، سعی دارد به بررسی علل و ریشه‌های بحران در پاکستان بپردازد. فرضیه مقاله این است که به سبب ضعف نهاد دولت در پاکستان سایر بازیگران-طالبان و آمریکا-در درون مرزهای آن آزادانه و بدون مزاحمت دولت مرکزی برای کسب منافعشان فعالیت می‌کنند.

کلید واژگان: راهبرد اوباما، افغانستان، پاکستان، تروریسم، مناطق قبایلی، طالبان

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، محقق در زمینه «تروریسم نوین و مفهوم دول فرومانده» فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی-آمریکاناسی، سال یازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۹، صص ۹۵-۶۵.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

بارها شاهد بوده ایم که یک حادثه مسیر تعاملات بین المللی را تغییر داده و از آن به عنوان مبداء حوادث بعدی یاد شده است. حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر را نیز باید یکی از این حوادث تاریخ ساز دانست؛ پس از آن بود که آمریکا با عنوان دفاع از سرزمینش و سرکوب گروه تروریستی القاعده به پناهگاه آنان - افغانستان - یورش برد تا به زعم خویش این گروه را سرکوب و متلاشی سازد. امروز پس از هشت سال هنوز آمریکا درگیر جنگ در افغانستان است و نتوانسته به مقصود اولیه خویش دست یابد. با پایان عمر دولت بوش و روی کار آمدن دولت اوباما، وی با تغییر مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا، راهبرد خویش را با محوریت افغانستان اعلام کرد. با تغییر دولت در آمریکا دستگاه اندیشه ای جدیدی روی کار آمد که خواهان گرفتن نتیجه قطعی از هزینه هایی است که در این هشت سال بر سیستم آمریکا تحمیل شده است. محصول این دوباره اندیشی این شد که آمریکاییان دریافتند یکی از علل اصلی عدم پیروزی آنها در افغانستان، وجود پناهگاه امنی برای طالبان در مناطق قبیله ای پاکستان بوده است. از این رو، با چرخش به سمت پاکستان سعی نمودند آنان را با خود همراه سازند. اما عاملی که موجب یأس ایالات متحده از اسلام آباد شد، ضعف نهاد دولت در پاکستان بود. پاکستان به عنوان کشوری که نمی تواند بر بیش از دو سوم از سرزمین خویش نمی تواند حاکمیت موثر جاری کند، به عنوان چالشی بزرگ در مقابل آمریکا قد علم کرده است. بر همین اساس، آمریکا برای حراست از منافع تعریف شده اش در افغانستان و با عنایت به ناتوانی دولت پاکستان در متلاشی ساختن بحران در مناطق قبایلی، خود راساً وارد میدان شد و توسط جنگنده های بدون سرنشین مواضع طالبان در پاکستان را بمباران کرد. نقض حریم هوایی یکی از اعضای جامعه بین المللی و بمباران سرزمین او، در نگاه نخست به معنای عدم احترام ایالات متحده به موازین بین المللی تعبیر خواهد شد. اما این دولت با بهره گیری از ناتوانی دولت مرکزی پاکستان در فرونشاندن ناامنی در طول مرزهایش با افغانستان، چنین استدلال می کند که ناامنی در طول مرزهای پاکستان سبب تسری بحران در سرزمین تحت اشغال او شده است.

در این نوشتار ابتدا به تبیین مفهوم دولت و دولت پایدار پرداخته خواهد شد تا با عنایت

به مفاهیم ذکر شده جایگاه دولت پاکستان نسبت بدان مشخص گردد. سپس، راهبرد نوین باراک اوباما مد نظر قرار خواهد گرفت. بر اساس راهبرد نوین اوباما شرط لازم برای توفیق آمریکا در افغانستان، برقراری ثبات سیاسی در پاکستان، افتادن زمام کارها در همه ایالتها به دست اسلام آباد، اصلاحات گسترده در ساختار قدرت سیاسی، از میان رفتن ماهیت فئودالی احزاب مردم و از همه مهم تر اعمال کنترل سیاستمداران حاکم بر کشور بر سازمان اطلاعات نظامی پاکستان است. ایالات متحده رمز موفقیت در پاکستان را ایجاد اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی می داند و بر همین اساس کمکهای ویژه ای به پاکستان گسیل می دارد. یکی از نکات کلیدی که در این نوشتار تلاش شده است بدان پرداخته شود، توان هسته ای دولت ناپایدار پاکستان است. عاملی که موجب هراس بین المللی شده است. در نهایت، به راهبرد اوباما، نقش پاکستان در آن و نیز مصایب ایالات متحده در راه کسب موفقیت برای ریشه کن کردن تروریسم اشاره خواهد شد.

حمله آزادانه به حریم دولتی خاموش

آنچه از فلسفه سیاسی بر می آید، دولت عبارت است از «گروهی از مردم که در قلمرو معین سکونت داشته و تحت اصول منظم، به طور مستقل و دایمی زندگی می کنند و مطیع قانون صادره از یک مقام عالی می باشند و یک منظور مشترک عمومی (اشتراک منافع اجتماعی) را تعقیب می نمایند. بنابر همین اصل بود که عالمان علوم سیاسی دست به خلق مفهومی نوین برای پدیده‌های دیرین زدند تا آن را در ساختاری نوین عرضه کنند. همان گونه که ماکس وبر نیز اذعان می دارد، دولت دستگاهی است که حق انحصاری استفاده مشروع از زور را در محیط عملیاتی خویش داراست. به دیگر روی، در چارچوب مرزهای معین و پذیرفته شده این دولت، هیچ قدرت دیگری حق بهره برداری از زور و قدرت را ندارد. به بیانی، دولت همان دست نامریی است که در جای جای سرزمین خویش نظم و امنیت را به وسیله کارگزارانش ایجاد و مدیریت می کند. دولت همان قدرت فائده ای است که با اذعان به داشته هایش، بایدها و نبایدها را تبیین کرده و دست به بالابردن نمایشی از آینده ای مطمئن و آرام همراه با رفاه، آسایش و

پیشرفت در مقابل چشم شهروندان می برد. دولت پایدار با توجه به کارکردش، امید به ادامه حیات سیاسی خویش را در جامعه تزریق می کند.^۱ تمایز میان دولت پایدار و مستمر با دولت ضعیف و ناکارآمد با اتکا به چنین شاخصهایی مشخص می شود. پاکستان به عنوان کشوری که امروز با توجه به راهبرد جدید دولت ایالات متحده، در کنار افغانستان به عنوان مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا بدان نگریسته می شود، کانونی است برای عبور آزادانه تروریستها و این امر سبب تشدید ناامنی در دوسوی خطوط مرزی افغانستان و پاکستان می شود.

بمباران مقر طالبان و القاعده در مناطق شمالی توسط هواپیماهای بدون سرنشین «درونز»، از یک سو نشان از جدیت ایالات متحده در متلاشی ساختن کانون بحران در افغانستان دارد و از سوی دیگر، به معنای نقض آشکار حریم هوایی پاکستان است. براساس قوانین بین المللی نیز، این تحرکات به معنای نقض آشکار تمامیت ارضی یکی از اعضای جامعه بین المللی است. عکس العمل دولت پاکستان تنها در حد صدور اعلامیه های اعتراض باقی مانده است که این خود نشانگر ضعف سیستم سیاسی است که توان سالم سازی خطوط مرزی خویش را ندارد تا از یک سو بهانه حملات هوایی آمریکا را از آنها بگیرد و از سوی دیگر از حریم سرزمینی خود در مقابل متجاوز- آمریکا- دفاع کند. این حملات را دو کشور با بهره گیری از قوانین بین المللی به گونه ای متفاوت تحلیل می کنند. از یک سو، پاکستان در مقام یک «دولت» با استناد به فصل نخست منشور ملل متحد، این حملات را نقض تمامیت ارضی و خدشه دار شدن حاکمیت ملی خود می خواند؛ از سوی دیگر، آمریکا خود را به سبب اشغال نظامی افغانستان، به نوعی همسایه پاکستان به شمار می آورد و با استناد به نظریه «مزاحمت» در حقوق بین الملل، بمباران مناطق شمالی پاکستان را توجیه پذیر تلقی می کند.

بر اساس این نظریه، هنگامی که شرایط در سرزمین یک دولت همسایه در مرز بی قانونی و بی نظمی باشد و مراجع مستقر از اعاده نظم و جلوگیری از سرایت این ناآرامیها به سرزمین دیگری ناتوان گردند، آنگاه دولت همسایه که احتمالاً با به کارگیری نیروی مسلح جهت برگرداندن نظم در طول مرزهایش و در مرحله بعد جهت پایان دادن به آشوب و بی نظمی مداخله کند، مجاز شمرده است. ولی نکته حایز اهمیت این است که دولت به عنوان بازیگر

محیط بین‌المللی دارای صلاحیت انحصاری در درون سرزمین خویش است و مداخله سایر بازیگران در امور داخلی آن به هر روی پذیرفتنی نیست. مداخله تنها هنگامی قانونی است که به دعوت واقعی و صریح حکومت قانونی یک دولت صورت پذیرد.^۲ از سوی دیگر، چامسکی از نظریه پردازان بنام روابط بین‌الملل با استعانت از نظریه دولتهای ناکام، بر این باور است که در صورتی که دولت مرکزی از توان و تمایل لازم برای اداره موثر سرزمین، مدیریت و به کارگیری نخبگان، هدایت نظامیان، تسری امید به ادامه زندگی در میان اتباع، بالا بردن سطح زندگی و در نهایت تامین امنیت در سرتاسر حریم سرزمینی خود ناکام بماند و بیم آن برود که به سبب ناتوانی دولت مرکزی بحران و هرج و مرج به سایر کشورها-همچون سیل آوارگان، شیوع بیماری، فقر و فساد، پناه گرفتن گروههای جنایتکار و غیره- تسری کند، دیگر اعضای جامعه بین‌المللی می‌توانند از ادامه ریزش نهاد دولت جلوگیری به عمل آورند.^۳

کوتاه سخن اینکه، ریچارد هالبروک نماینده ویژه ایالات متحده در امور افغانستان و پاکستان، در پاسخ به چرایی این حملات اذعان می‌دارد که: «ما اینجا درباره دولتی سخن می‌گوییم که بر بیش از دو سوم سرزمین خود حاکمیت موثر ندارد، اقتصادش از هم پاشیده، درصد بالایی از جمعیتش زیر خط فقرند و دولتها از بدو تاسیس از بطن جامعه بیرون نیامده‌اند و جایگاهی در میان اکثریت جامعه نداشته‌اند، از همین روی است که سقوط دولتها در آن با عکس‌العمل حداقلی از سوی افکار عمومی مواجه می‌شود. هنگامی که دولتی چنین ضعیف باشد و نتواند کارکرد خویش را به سرانجام برساند، برای جلوگیری از تسری بحران به دیگر نقاط باید وارد کارزار شد و برای برقراری نظم همت گماشت و تا زمانی که دولت محلی توانایی حراست از حقوق شهروندان و برقراری امنیت را نداشته باشد، باید مدیریت امور را در دست گرفت و در این هنگام نمی‌توان نام تجاوز روی این گونه اقدامات گذاشت.»

هالبروک با اشاره به گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۰۷- که در آن از اینکه بیش از ۸۰ درصد افرادی که در خاک افغانستان دست به عملیات انتحاری می‌زنند، از نواحی وزیرستان آمده‌اند و دولت پاکستان کار چندانی برای مدیریت درست اوضاع صورت نداده است، ابراز نگرانی شده است- عنوان می‌دارد که جامعه جهانی نگران ادامه بحران در پاکستان است

و ایالات متحده به عنوان یکی از اعضای جامعه بین‌المللی بر خود می‌داند که به حراست از امنیت و پویایی آن همت گمارد. ما دیگر منتظر نخواهیم نشست تا بحرانی در گوشه‌ای از دنیا به مرحله انفجار برسد و برای ویرانیهای آن سوگواری کنیم، ما تصمیم داریم از تعمیق هر چه بیشتر این بحرانها جلوگیری به عمل آوریم.^۴

راهبرد اوباما؛ تخریب بهشت امن تروریستها

چهل و چهارمین رئیس‌جمهور ایالات متحده در تلاش برای تحقق شعار «تغییر» در حوزه سیاست خارجی دست به تغییر چینش نیروهای آمریکایی در خاورمیانه زد. وی ۱۷ هزار نیرو را از عراق به افغانستان گسیل کرد تا در کنار ۵۰ هزار نیروی آمریکایی و ۳۵ هزار سرباز عضو ناتو در کوهستانها و روستاهای افغانستان با تروریستها بجنگند.^۵

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و اشغال افغانستان به منظور مبارزه برای ریشه کن ساختن تروریسم و عدم موفقیت نیروهای آمریکایی در نابودی گروههای تندرو، کاخ سفید دست به واکاوی دوباره حرکت‌های پیشین خود زد و این دوباره اندیشی، اوباما را به سمت همسایه جنوبی افغانستان رهنمون ساخت. راهبرد آمریکا در دوران اوباما همچنان بر پایه تروریسم است، با این تفاوت که به علت بار معنایی منفی اصطلاح «جنگ با تروریسم» در دنیای اسلام، با تغییر واژگان آن را بدل به «مبارزه با تروریسم» کردند. آنچه مسلم است درک از خطر تفاوتی نداشته است، تنها تفاوت در تغییر جغرافیای خطر می‌باشد. در چارچوب این دگردیسی بود که پاکستان به عنوان گرانیگاه مورد توجه سیاست خارجی ایالات متحده قرار گرفت. اوباما با اعلام ساختار کلی سیاست خارجی خود، با محوریت مبارزه با تروریسم، «راهبرد افغانستان-پاکستان» (AFPAK) را برای رویارویی با تروریسم اعلام کرد. واشینگتن شاهد قدرت‌گیری دوباره گروههای تندرو در حاشیه مرزهای افغانستان است؛ جایی که ساختار دولت به شدت شکننده است، شاهد گسترش بنیادگرایی، چنددستگیهای ژرف در گستره کشور و اعتبار یافتن گروههای طالبان و القاعده می‌باشد. بی‌گمان آوردگاه اصلی آمریکا برای از میان بردن خطر القاعده و طالبان که از دید دولتمردان آمریکا دشمن حیاتی به شمار می‌آیند، پاکستان است.

هرچند آمریکا در خاک افغانستان می‌جنگد، اما پیروزی نظامی در افغانستان تنها هنگامی به دست می‌آید که زندگی سیاسی و مناسبات قدرت در پاکستان به گونه بنیادی اصلاح شود و نفوذ گروه‌های بنیادگرا که پشتیبان مادی و معنوی و از همه مهم‌تر فراهم‌کننده عمق راهبردی برای پویش هم‌تایان افغانی خود هستند، دست کم مهار شود و دست بالا از بین برود. ایالات متحده به خوبی به این مهم اذعان دارد که در صورت عدم موفقیت در پاکستان، نه تنها به اهداف خویش در افغانستان نخواهد رسید، بلکه بیم آن می‌رود تا به سرنوشت ارتش سرخ در افغانستان دچار شود.

۷۱

با توجه به خودمختاری مناطق هم‌مرز با خاک افغانستان و آزادی آمد و شد نیروهای القاعده و طالبان به افغانستان و نیز ضربه زدن به منافع ایالات متحده و پناه گرفتن در خاک پاکستان، آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند که با ایجاد چرخشی در سیاست‌های خود، دولت پاکستان را مجبور به مدیریت موثر سرزمین خویش سازند. در همین راستا در مارس ۲۰۰۹، اواما طرح‌هایی برای تقویت و تحکیم پشتیبانیها و تلاشها در خاک افغانستان و پاکستان اعلام نمود. پاره‌ای از این پشتیبانیها شامل کمک‌های غیرنظامی به پاکستان به میزان ۱/۵ میلیارد دلار برای مدت ۵ سال است. لایحه «کری- لوگر» اجازه مصرف هزینه‌هایی را برای اجرای طرح‌های راه‌سازی، تاسیس مدارس و بیمارستانها داد، همچنین کنگره مبلغ ۲/۳ میلیارد دلار برای کمک به پاکستان در نظر گرفت که ۴۰۰ میلیون دلار آن برای تلاشهای ضد شورشهای سیاسی و هرج و مرج منظور خواهد شد.^۷

پاکستان برای بسیاری از تروریستها به معنای پایان تمام محدودیتهاست، حال دغدغه اصلی زمامداران کاخ سفید وجود چنین پناهگاه امنی برای تروریستها در نزدیکی افغانستان است. آمریکا دریافت که با دشمنی روبه‌روست که رهبرانش در مناطق مرزی بلوچستان پاکستان زندگی می‌کنند و نیروهایش در افغانستان می‌جنگند. آمریکا با رزمندگانی روبه‌روست که هرگاه ضرورت یابد، در برابر نیروهای آمریکایی و ناتو عقب‌نشینی می‌کنند و به درون شهرها و روستاهای پاکستان می‌روند و در میان شهروندان عادی پنهان می‌شوند. افرادی که ترسی از مرگ به دل راه نمی‌دهند و حتی در این راه پیش‌قدم نیز می‌شوند. هم‌اوردی که از

ساختار قدرت گروه‌های تندرو و تروریستی سابق پیروی نمی‌کند و از این روی پیش‌بینی حرکت‌هایش بسیار دشوار است. این دشمن به خوبی از جغرافیا بهره می‌گیرد و با پراکنده ساختن نیروهایش در نقاط مختلف، آسیب‌پذیری خود را به حداقل می‌رساند.

شرط لازم برای توفیق آمریکا در افغانستان، برقراری ثبات سیاسی در پاکستان، افتادن زمام کارها در همه ایالتها و مناطق یاد شده - در جدول تقسیمات کشوری - به دست اسلام‌آباد، اصلاحات گسترده در ساختار قدرت سیاسی، از میان رفتن ماهیت فئودالی احزاب مردم و مسلم لیگ شاخه نواز شریف و از همه مهم تر اعمال کنترل سیاستمداران حاکم بر کشور بر سازمان اطلاعات نظامی پاکستان است. هیلاری کلینتون در دیدار با همتای پاکستانی خود عنوان داشت: «هر سیاستی که آمریکا در پاکستان پیش گرفته و یا در پی پیاده کردن آن است، باید در پیوند با شرایط حاکم بر پاکستان باشد.»^۸ مشکل آمریکا در جنوب آسیا این است که در جنگی گرفتار آمده که شرایط آن سخت با رویارویی آن کشور با اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد متفاوت است.

آمریکا در دوران جنگ سرد با دشمن خود تا حدودی هم‌سنگی نظامی داشت، از همین روی توان مدیریت نظم حاکم را دارا بود. نکته قابل تامل برای آمریکا، ناشناس ماندن دشمن امروز است. در دنیای دوقطبی، تعریف «دشمن» برای سیاستمداران آمریکایی مساوی با شوروی و دستگاه اندیشه‌ای کرملین بود و شناخت آمریکا از توانمندیها، کاستیها و اهداف آنها، این امکان را به آمریکا می‌داد تا حرکت‌های بازیگر رقیب را پیش‌بینی کند و بدین علت که هر دو بازیگر از توان عملیاتی مشابهی برخوردار بودند و از قواعد بازی تقریباً مشابهی پیروی می‌کردند (که بر اساس منافع تعریف شده و ملموس بود)، مسئولان آمریکایی در مناسبات خویش با مسکو، از قدرت چانه‌زنی بیشتری برخوردار بودند.

ولی امروز آمریکا با هم‌آوردی روبه‌روست که حرکت‌هایش با قواعد بازی متعارف هم‌خوانی ندارد. عاملی که در گذشته باعث فهم مشترک بازیگران در محیط بین‌المللی می‌شد، عنایت هر دو طرف به «نظریه انتخاب عقلانی» بود؛ بر مبنای نظریه انتخاب عقلانی، کلیه تصمیم‌ها و انتخاب‌های افراد و مجموعه‌ها در زمان اتخاذ تصمیم با توجه به چارچوب‌های ذهنی و

اطلاعات تصمیم گیرندگان، صحیح و عقلانی هستند. بدین سبب هر بازیگر در صورت شناخت محذورات و مقدمات رقیب خویش می توانست تا حد زیادی حرکت‌های آینده او را پیش بینی نماید. بر اساس نظریه انتخاب عقلانی، بازیگران سود و زیان خویش را می سنجند و مهره های خویش را به حرکت در می آورند.^۹ شاخص برای درک سود و زیان بازیگران در محیط بین المللی منافع ملی است. پس در صورت درک درست از مولفه های منافع ملی بازیگر رقیب، احتمال غافل گیری به حداقل می رسد. ولی امروز آمریکا با هموردی روبه روست که از قواعد پیشین تبعیت نمی کند و تعریفش از سود و زیان با مبنای پیشین تطابق ندارد. این بازیگر حاضر است برای تحقق خواسته اش، حتی از جان خود نیز بگذرد. این بازیگر از مولفه های قدرت در حد آمریکا برخوردار نیست و شاید همین نابرابری در قدرت، باعث پیچیدگی بیشتر این تقابل شده است. آمریکا با حریفی روبه روست که نه تنها از هنجارهای بین المللی تبعیت نمی کند، بلکه تمایل به در هم شکستن این ساختارها و هنجارها را نیز دارد. هموردی که با پخش نیروهایش در افغانستان و مناطق شمالی پاکستان امکان متلاشی کردن ساختار عملیاتی خود را به حداقل رسانده است.^{۱۰}

پس از فروپاشی شوروی، این فرصت برای آمریکا ایجاد شد که از تجربه اندوخته شده مبارزه با رقیب ایدئولوژیک خود بهره جوید و به سوی تبیین نظم جدید برود. ولی امروز به رغم پیشرفتهای کمی و کیفی و گسترش و تعمیق دستاوردهای علمی، کسب نتیجه مطلوب برای ایالات متحده آسان نیست و این امکان تبدیل به شمشیر دولبه ای برای آنان شده است تا از یک سو در پیشبرد اهدافشان بدانها یاری رساند و از سوی دیگر ابزاری باشد در دست گروههای مخالف، تا به وسیله فناوری روز، بتوانند از هزارتوی کوهستانهای پاکستان و افغانستان، منافع و اهداف آمریکا را تحت تاثیر خود قرار دهند. تروریستها امروز با بهره برداری حداکثری از فناوری نوین، امکانی برای خود فراهم ساخته اند تا اطلاعات مورد نیازشان را از پایگاههای اینترنتی آمریکا برداشت کرده و بر اساس همان داده های اینترنتی به آمریکا ضربه بزنند. امروز تروریستهای نوین بنا به ذات خلاقشان، تلاش بسیاری در تطبیق خود با دانش روز دارند. امکانی که اینترنت در اختیار آنان قرار داده، باور نکردنی است. بنابر گزارش رسمی سازمان

امنیت ملی آمریکا، تروریستها با اتکا به امنیت و سهولت تبادل اطلاعات در فضای مجازی، بسیاری از فعالیتهای خود مانند عضوگیری، آموزش نیروهای جدید، ترویج عقاید، پخش تصاویر حملات، خرید سلاح و غیره را از طریق اینترنت انجام می دهند.^{۱۱}

اوباما در کنفرانس امنیت مونیخ در فوریه ۲۰۰۹ اظهار داشت که «آنچه ما تا به امروز در مناطق مرزی پاکستان و افغانستان شاهد آن نبوده ایم، نوعی تلاش مستمر برای ریشه کن کردن بهشت امن تروریستهاست. بر همین اساس، ما باید در وهله نخست با امن ساختن محیط عملیاتی خود، در افغانستان راههای آمد و شد تروریستها را ببندیم تا دست کم با تروریستهایی مواجه باشیم که رودرو با ما می جنگند.»^{۱۲} با عنایت به سخنان اوباما و نوع نگاه وی به مسئله امنیت در افغانستان و با نگاه به نحوه برخورد آمریکا با دولت پاکستان نکته ای خود را نمایان می سازد و آن سایه سنگین تجربه همکاری آمریکا-پاکستان در خلال جنگ سرد بر روی کاخ سفید است. اما آنچه آمریکاییان در دوران دوقطبی تجربه کردند - چه از لحاظ ماهیت و چه از لحاظ کارکرد - با آنچه امروز از آن با عنوان «مبارزه علیه تروریسم» یاد می شود، کاملاً متفاوت است. در دوران اشغال افغانستان آمریکا به وسیله پاکستان سعی در ایجاد اختلال داشت و به سبب قواعد موجود در آن زمان تلاش داشت تا از درگیری مستقیم در مسایل مرتبط با شوروی پرهیز کند و به این سبب نقش پاکستان در کمک رسانی به مجاهدان پررنگ شد. ولی امروز خود رأساً درگیر امور افغانستان است و این بار از پاکستان توقع دارد تا با سالم سازی مرزهایش اجازه تکرار تاریخ را این بار علیه آمریکا ندهد.

ریچارد هالبروک در تاریخ ۵ می ۲۰۰۹ در گزارش خود به کنگره اذعان داشت که «پاکستانی امن و دموکراتیک برای تامین منافع آمریکا اهمیت حیاتی دارد.» هالبروک در ادامه گفت: «هدف راهبردی اوباما متلاشی ساختن، برچیدن و سرانجام شکست القاعده و از بین بردن بهشت امن در افغانستان و پاکستان برای آنهاست. پاکستان کشوری است که زیر فشارهای شدید سیاسی و اجتماعی قرار دارد، و در صورت تعلل ما امکان فرو ریختن نهاد دولت می رود. در صورت تحقق این امر ما در همسایگی افغانستان با چالشی بی پاسخ مواجه خواهیم شد. حقیقت این است که ایالات متحده پیروزی خود را در افغانستان منوط به وجود یک دولت

قوی و همراه در پاکستان می‌داند». به نظر می‌رسد دموکرات‌ها خواهان این هستند، تا انتخابات سال ۲۰۱۲ تکلیف افغانستان مشخص شده باشد، تا از آن به عنوان کارت برنده خود بهره ببرند.^{۱۳}

آمریکا بدین نتیجه رسیده است که القاعده و طالبان تغییر رژیم در پاکستان را در راس برنامه‌های خود قرار داده‌اند. ترور بی نظیر بوتو این پیام را با خود داشت که گروهی در پاکستان هست که نه تنها از توافقات بوتو و آمریکا - حضور آمریکا در معادلات قدرت - ناراضی است، بلکه اراده و توان برهم زدن بازی را نیز دارد. از همین روی در راستای یک طرح سیاسی، اقتصادی و نظامی در کنار پاکستان، در مقابل گروه‌های افراطی شمال قرار می‌گیرد. این طرح از سال ۲۰۰۳ مراحل ابتدایی خود را آغاز کرد. بر اساس گزارش وزارت خارجه آمریکا، ریشه ماندگاری طالبان فقط به سبب باورهای مذهبی و مسلح بودن آنان به مذهب نیست، بلکه فقر اجتماعی و معضلات اجتماعی و نبود امنیت از عوامل تاثیرگذار دیگری هستند که در صورت مرتفع شدن، تا اندازه بسیاری آنان را به پیروزی نزدیک خواهد کرد. از این روی، آمریکا یک برنامه بلند مدت برای به سامان رساندن محیط اقتصادی و اجتماعی پاکستان ترتیب داد تا از یک سو اتهام تمرکز روی اهداف نظامی در پاکستان را از خود دور سازد و از سوی دیگر زمینه کم‌رنگ شدن تفکرات طالبانی را در پاکستان فراهم سازد. این برنامه که شامل کمک‌های نظامی و غیر نظامی است، مرکزیت خود را در مناطق شمالی پاکستان قرار داده است. این کمک‌ها در پنج بخش و به شرح زیر است:

الف. آموزش

در این بخش مقرر شد که ۶۰۰ هزار کودک و ۶۰ هزار معلم از کمک ایالات متحده به بخش آموزش پاکستان سود برند. بیش از ۲۴ هزار کلاس درس در ۳۲۷ مدرسه ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، و نیز دانشکده‌های نمونه با وسایل آموزشی جدید تجهیز خواهند شد. از سال ۲۰۰۶، بیش از ۳۷۰۰ معلم و ناظر در زمینه مهارت‌های تدریس و یادگیری متقابل آموزش دیده‌اند. بهبود تجهیزات فاضلاب و کیفیت آب آشامیدنی در ۱۷۶ مدرسه ابتدایی دخترانه و

۸۹ روستا در مناطق طایفه ای که به صورت فدرال اداره می شوند. ارایه آموزش اصول بهداشتی به محققان مذهبی، نمایندگان منتخب و اعضای جامعه که ۶۰ هزار خانوار یا ۴۲۰ هزار نفر را بهره مند می سازد.

ب. بهداشت

در این بخش مقرر شد کارهای زیر بر اساس برنامه زمان بندی شده انجام شوند:

۱. بازسازی و تجهیز ۴۰ بیمارستان و مرکز روستایی؛
۲. تامین خدمات بهداشتی، واکسیناسیون و پشتیبانی غذایی بیش از ۱۳۵ هزار کودک در هفت منطقه محروم و تحت نفوذ طالبان در پاکستان؛
۳. آموزش بیش از ۱۴۰۰ پزشک بخش دولتی و ۶۰۰ پزشک کلینیک؛
۴. پشتیبانی از سازمانهای آماری و بهداشتی پاکستان که ارقام معتبری در مورد علل مستقیم و غیرمستقیم مرگهای مادر و فرزند، کنترل خانواده، و دیگر مسایل بهداشتی در اختیار مجامع بین المللی قرار دهند.

ج. رشد اقتصادی

۱. تامین وامهای با اعتبار کم به مردم بلوچستان، سند و مناطق FATA و پرداخت بیش از ۳۵۰ هزار وام با مجموع بیش از ۶۳ میلیون دلار.
۲. افزایش رقابت پذیری به وسیله سرمایه گذاریهای کوچک و متوسط پاکستانی در بخشهایی چون سنگهای گرانبها و جواهرات، سنگ مرمر و گرانیت، لبنیات، باغبانی، وسایل منزل و تجهیزات جراحی، که به تدریج به ایجاد مشاغل بیشتر و بهتر کمک می کند.
۳. تامین ۲۰۰ میلیون دلار کمک مالی برای پشتیبانی اقتصادی دولت پاکستان در هریک از سالهای مالی ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، و ۲۰۰۷. این کمکهای مالی پشتیبانی حیاتی را برای بودجه بهداشت، آموزش، آب آشامیدنی پاک و اقدامات بازسازی زلزله فراهم می آوردند.
۴. تامین بیش از ۲۰۰ میلیون دلار کمک غذایی از سال ۲۰۰۶.

د. دموکراسی و حکومت

۱. تامین تقریباً ۱۵۵ میلیون دلار برای پشتیبانی از ارتقای دموکراسی در پاکستان از سال ۲۰۰۶، که بیش از ۲۹ میلیون دلار از آن به پشتیبانی مستقیم انتخابات و فرایندهای سیاسی پاکستان اختصاص یافته است. برای مثال، در انتخابات فوریه ۲۰۰۸ پاکستان، ایالات متحده از کمیسیون انتخابات پاکستان پشتیبانی کرد، صندوقهای رای نیمه شفاف و مهر و موم را فراهم آورد، یک فهرست ثبت نام رای دهندگان کامپیوتری را تضمین، هزینه ۳۸ ناظر را از طریق Democracy International تامین و از به کارگیری ۲۰ هزار ناظر برای پوشش دادن بیش از ۴۰۰ هزار حوزه رای گیری پشتیبانی کرد و به یک برنامه توسعه سازمان ملل که ۶۰ هزار نفر کارکنان حوزه رای گیری و دیگر مقامات رسمی انتخابات را آموزش می داد، کمک مالی اهدا کرد.

۲. آموزش بیش از ۱۱۰۰ عضو حکومتهای محلی - که شامل ۲۲۵ زن، نیز می شد - در زمینه نظارت بر بودجه، مهارتهای رهبری و برنامه ریزی مشارکتی؛ و

۳. آموزش پارلمانهای ملی و استانی در زمینه نظام نامه داخلی، نظام شورایی، پیش نویس قانونی و بررسی بودجه.

ه. امدادسانی زلزله

در این بخش، هدف اختصاص بودجه در زمینه فراهم ساختن نیازهای زلزله زدگان، تامین آب آشامیدنی سالم برای آنها و تامین پناهگاه اضطراری برای این افراد است. تا از احتمال پیوستن این افراد به مابقی جمعیت رها شده در جامعه جلوگیری به عمل آید. ۱۴ سیاستهای بلند مدت و کلان ایالات متحده در دو بخش نظامی و غیرنظامی در پاکستان نشان از عمق حساسیت تیم جدید سیاست خارجی آمریکا است. اواما در شروع کار با وعده پایان باختههای نظامی آمریکا در خاورمیانه روی کار آمد، از همین روی تلاش زیادی برای به حداقل رساندن هزینه ها و به حداکثر رساندن امتیازات کرد؛ افغانستان به عنوان مرکز سیاست خارجی تیم اواما برگزیده شد تا پیروزی در آن را به عنوان پیروزی آمریکا در جنگ با تروریسم معرفی کنند. با این حال، شرایط حاکم بر افغانستان این مهم را به آنها دیکته کرد که تمام حوادث افغانستان

در گرو حوادث در آن سوی مرزهایش یعنی در مناطق شمالی پاکستان است. افغانستان، همسایه کشوری است بی ثبات، بی بهره از دولت مرکزی نیرومند و مملو از گروههای افراطی و خودسر و سیاستمدارانی که درک مشترکی از منافع ملی ندارند. حقیقت امر این است که آمریکا دریافت که پیروزی راهبرد مقابله با تروریسم اوپاما بستگی آشکاری به شرایط حاکم در پاکستان دارد.

پاکستان، دولت بی ملت

تلقی که عالمان علوم سیاسی از واژه «دولت ملی» به عنوان شاخص دوره وستفالی دارند، فاصله زیادی با پاکستان امروز دارد. بحران امروز پاکستان، پدیده‌ای نیست که تحلیلگران را در حیرت خویش گرفتار سازد. پاکستان محصول عدم شکل‌گیری درست دولت ملت در گذشته است. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که ریشه مشکلات امروز پاکستان را باید در نحوه شکل‌گیری آن و عدم همراهی نخبگان در زمینه تئوری‌سازی، مشروعیت‌بخشی و هویت‌بخشی و غیره جست. تولد پاکستان پس از جدایی از هند در سال ۱۹۴۷ محقق شد؛ تولدی که بنیانش بر تفاوت باورها و ایدئولوژی میان مسلمانان و هندوها بود. از همان ابتدا عواملی که باعث پیوند نخبگان و توده‌ها برای ایجاد سرزمین «پاک» شد، مذهب و قومیت بود. عواملی که امروز به عنوان دو بال ناسیونالیسم پاکستان از آن یاد می‌شود. بدین سان از درون جنگ میان تنفر و تعصب کشوری پا به عرصه محیط بین‌الملل نهاد که فاقد ساختار منسجمی برای ادامه حیات سیاسی و اجتماعی خویش بود.

پاکستان از همان ابتدای تاسیس با مشکلاتی مواجه بود که بخشی از آنها میراث استعمار انگلیس و برخی ناشی از مخاصمات با هند بود. ادارات دولتی انباشته از هندوها بود. بخشی از ارتش شبه‌قاره که به پاکستان تعلق یافت، باید بازسازی می‌شد. حقیقت امر این بود که ساختار اداری سیاسی هند بسیار بسته عمل کرده بود و در مناصب اداری و سیاسی اجازه حضور مسلمانان را نداده بود. پاکستان پس از استقلال، نیروی نظامی ناقصی از هند به ارث برد که نیازمند بازسازی کامل بود و از سوی دیگر از همان ابتدا درگیری نظامی با هند موجب شد که

ارتش برای مقابله با هند سازماندهی شود. در زمان تجزیه شبه قاره هند اکثریت افسران ارتش، هندی یا انگلیسی بودند. پس از استقلال پاکستان، حدود ۱۰۰ نفر افسر مسلمان همراه با حدود ۵۰۰ نفر افسر انگلیسی مقامات عالی فرماندهی را به دست گرفتند. بدین جهت ارتش پاکستان اصول تشکیلاتی و تعلیماتی «ارتش هند انگلیس» را اتخاذ کرد. به دلایل امنیتی و حضور در همسایگی هند و ترس از بقا موجب شد تا نظامیان در ساختار پاکستان از منزلت فوق العاده ای برخوردار شوند.

۷۹

مشکلات متعددی که یکی پس از دیگری سر بر می آورد، دست دولت نوپای پاکستان را برای بسامان رساندن اوضاع بست و مهلت را برای «دولت شدن» به معنای واقعی کلمه از آن سلب کرد. پاکستان در دوران طفولیت زمان را برای رشد تدریجی از دست داد و به یکباره چون کودکی ناقص پا به عرصه نهاد. بحران اقتصادی، جنگهای داخلی، جمعیت مهاجر و دشمنی هند همه باعث درگیر ساختن دولت تازه تاسیس پاکستان در موضوعاتی شد که تا به امروز نشانه های آن پیداست. طغیان پاکستان شرقی، همان حادثه ای بود که هیچ یک از پاکستانی ها کابوسش را از یاد نخواهند برد. میراث این جنگ علاوه بر دوپاره شدن سرزمینشان، در واقع به معنای از دست رفتن نیمی از توان اقتصادی و سیاسییشان بود. پس از جنگ نیز بحران در داخل پاکستان همچنان ادامه داشت. آنها از یک سو، هنوز موفق به تشکیل دولت کارآمد نشده بودند و از سوی دیگر، با نتایج اسفبار جنگ بر اقتصاد روبه رو بودند.

در سپیده دم پیروزی، چشم نخبگان بر معضلاتی روشن شد که تا آن روز در لفافه مانده بود. ادبیات رایج در پیش از استقلال، مملو از خط کشیهایی چون «خودی و غیر خودی» بود، این مرز بندیها چنان در تاروپود آنان جای گرفته بود که پس از استقلال از در قومیت درآمد و تبدیل به معضلی تازه برای آنان گشت. زیرا دیگر دشمنی (غیر خودی) وجود نداشت که باعث انسجام نخبگان و توده ها گردد. قومیت عاملی بود که نه تنها توده ها بلکه نخبگان را نیز درگیر خود ساخته بود، به گونه ای که نخبگان وظیفه نخبگی خود را به معنای واقعی کلمه در جامعه در جهت تئوری سازی و تعریف و توجیه منافع ملی فراموش کرده و تلاش خود را صرف کسب منافع قومی و گروهی خود کردند. بدین سبب اختلافات در مبارزه برای تقسیم غنایم رخ نمود و

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

فرصتها برای تدوین و تبیین ساختار مدیریت و زمامداری آینده از دست رفت. به سبب ناهمخوانی قومی در کشوری که معیار ارزیابی رفتارها و شالوده ارزشهایش مملو از رنگ و بوی قومیت است، دیگر جایی برای تفکر در مورد پیاده کردن ارزشهای مدرن در لایه‌های پایینی جامعه نبود. پاکستان زمان را برای دولت شدن، به سرعت از دست می‌داد؛ زیرا معضلات اقتصادی و اجتماعی و اختلافات میان نخبگان، مجالی برای تفکر راجع به ارتقای سطح زندگی، بالا بردن رفاه، و امنیت شهروندان به او نمی‌داد. همان‌گونه که از نام چهار ایالت مهم پاکستان برمی‌آید، قومیت نقش مهمی در معادلات سیاسی این کشور بازی می‌کند. زمانی که دشمن مشترک برای آنان «غیرمسلمانان» بود، محرکی برای اتحاد داشتند، ولی پس از استقلال و جدایی از غیرمسلمانان زمانی که بحث بر سر تکیه زدن بر کرسی ریاست آمد، اختلافات دیرین میان اقوام رخ نمود و بدین علت که دستگاه دولت چاره‌ای برای تامین نظرات مختلف نیندیشیده بود، این اختلافات در جای خود باقی ماند و هر روز بر دامنه آن افزوده شد. نکته حایز اهمیت، عدم تفوق دولت در ملت سازی است؛ به سبب غفلت نهاد دولت و قوت یافتن هویت‌های قومی، مردم هویت خود را با عوامل دیگری به جز دولت تعریف نمودند و به تدریج قومیت به عاملی برای «چند پاره کردن حاکمیت» تبدیل شد.

فقر اقتصادی و معضلات اجتماعی در پاکستان شرایط مخاطره‌آمیزی برای امنیت و پویایی سیاسی به وجود آورده است. فقر اقتصادی بستری فراهم آورده تا افراط‌گرایی قومی-مذهبی در جامعه شکل بگیرد. با بررسی موقعیت مردم و شاخصهای زندگی در پاکستان در می‌یابیم در جامعه‌ای که دولت نتواند حضور خود را با برقراری امنیت و سامان بخشیدن به زندگی روزمره مردم و تامین آرامش و آینده‌ای روشن اعلام کند، مردم به دنبال یافتن جایگزینی برای آن خواهند گشت تا با توسل به آن نیازهایشان مرتفع گردد. در غیبت نهاد دولت، گروه‌های تندرو با مدد گرفتن از آموزه‌های دینی به منبعی برای هویت بخشی در جامعه بدل شدند. مردم در کشوری که اقتصاد ضعیف کشاورزی دارد، برای گذران زندگی دست به دامان هر طریقی خواهند شد. یکی از این طرق در مناطق شمالی به واسطه نزدیکی به افغانستان تجارت مواد مخدر است که افراد بسیاری را جذب خود کرده است. به تدریج پیوند میان «خشونت و اسلحه و

مواد مخدر»، معجونی در مناطق شمالی پاکستان به وجود آورد که حال کشور پاکستان را درگیر بحران خود کرده است. با توجه به عدم وجود امنیت در مناطق شمالی پاکستان و عدم تلاش دولت در برقراری نظم، سران قبایل خود دست به کار تامین امنیت زدند؛ این قبایل ادامه حیات خود را در تربیت تفنگداران زبده ای دیدند که از قبیله در مقابل هر گونه خطری حراست کنند. به سبب آشنایی این افراد با کوره راهها و تبحرشان در تیراندازی، توسط گروههای مافیایی برای تامین امنیت کاروانهایشان به کار گرفته می شوند. در غفلت نهادهای دولتی، مناطق شمالی پاکستان به تدریج چون ماهی از دست دولت لغزیدند و دیگر کمتر می توان اثری از وجود حاکمیت انحصاری دولت مرکزی را در آنجا دید.^{۱۵} با اینکه ناآرامیهای امروز پاکستان ریشه در مدتها پیش دارد، حوادث افغانستان را نیز نمی توان بی تاثیر شمرد. جنگ داخلی افغانستان و حضور شوروی در مرزهای شمالی آن همواره یک معضل امنیتی برای دولت ناپایدار پاکستان به شمار آمده است. سیل مهاجران افغان به مرزهای پاکستان، باعث تسری بحران افغانستان به درون مرزهای پاکستان گشت. به گونه ای که کمکه های چند میلیارد دلاری عربستان و آمریکا نیز نتوانست بار سنگین مهمانهای ناخوانده افغان را در اقتصاد بیمار پاکستان جبران کند. حوادث در پاکستان به گونه ای از پس هم می آیند که کسی نمی تواند برای آینده پاکستان تحلیل دقیقی ارائه دهد. تعداد حملات فرقه ای در پاکستان هر روز کشته های بسیاری به بار می آورد. سازمانهای جنگ طلب هر روز با حمله به مساجد شیعیان و سنی ها به فرقه گرایی دامن می زنند و مردم عادی را در جریان مراسم ملی و مذهبی و در اجتماعات شلوغ، به صورت کور و بی هدف قتل عام می کنند. دیگر شنیدن خبر بمب گذاریها در پاکستان تبدیل به خبری عادی برای شنوندگان شده است. آمار بالای کشته ها آستانه تحمل مردم را نیز بالا برده است. میانگین کشته ها به حدی بالاست که خبر کشته شدن ۲۰ تن دیگر باعث تشکیل کمیته بحران در آن کشور نمی شود.

ناتوانی دولت مرکزی در کنترل بحرانهای پیشین، کار را به جایی رساند که دولت امروز دست استیصال خویش را با امضای پیمان آتش بس با طالبان در منطقه «دره سوات» در ایالت سرحد- در اکتبر ۲۰۰۷ توسط دولت مشرف و در سال ۲۰۰۹ توسط دولت زرداری- بالا برد.

مشرف پس از امضای این توافق نامه اعلام کرد که برای حفظ «منافع ملی» آتش بس را امضا کرده است؛ زیرا با ادامه جنگ، تمامیت ارضی پاکستان و پکیارچگی این کشور به خطر می افتاد. عدم امنیت در پاکستان به همین جا ختم نمی شود، شرایط بحرانی با ترور یکی از مشهورترین چهره های سیاسی - بی نظیر بوتو - در خیابانهای راولپندی در تاریخ ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ بحرانی تر شد. هم اینک پاکستان کشوری است که بر دو سوم خاک خود مدیریتی ندارد، بیش از ۵۱ درصد جمعیتش بی سوادند؛ این بدان معناست که از هر ۱۰۰ پاکستانی، ۵۱ نفر نمی توانند کلمه بحران را بخوانند و بنویسند و دولت را برای نبود امنیت بازخواست کنند. درصد افراد زیر خط فقر از ۱۸ درصد به ۳۴ درصد رسیده است. رشد درآمد سرانه آن از سال ۲۰۰۰ تاکنون به طور میانگین ۰/۵ درصد بوده است، این کشور به عنوان ششمین کشور پرجمعیت جهان از لحاظ تولید ناخالص ملی در رده ۱۴۲ قرار دارد که خود گویای عمق و وخامت اوضاع اقتصادی آن است. با توجه به اینکه تکیه این نوشتار بر عدم توجه دولت مرکزی و ناکارآمدی آن در مدیریت بیش از دو سوم سرزمین خویش است، برای واگویی این امر به بررسی ساختار هفت ایالت شمالی پاکستان می پردازیم.^{۱۶}

نواحی هفت گانه قبیله ای؛ پایان تمام محدودیتها

از آغاز شکل گیری پاکستان حکومت مرکزی همان سیاستی را دنبال کرد که استعمارگران انگلیسی پایه گذاری کرده بودند. دولت استعماری کمترین نقش را در اداره مناطق قبیله ای، سرحد شمال باختری و بلوچستان داشت. بر همین اساس، حکومت مرکزی کوششی در راستای اعمال حاکمیت، زمینه سازی برای توسعه اقتصادی و پیشرفتهای فرهنگی انجام نداده است. از ابتدا، دولت با پیروی از سنت انگلیسی ها اداره این منطقه را به سران قبایل واگذار کرد و از آن پس این مناطق بر اساس اجازه دولت به صورت شبه خودمختار زیر فرمان دولت فدرال و بر اساس آیینها و ارزشهای رایج در قبایل اداره می شدند. پیامد چنین سیاستی این بوده است که امروز اداره مناطق قبیله ای و سرحد شمال باختری در دست وابستگان به القاعده و طالبان است و رهبران گروههای شورشی در بلوچستان و مرکز آن کوئته نشسته اند و

به طراحی سیاستهای نظامی خود در پاکستان و افغانستان می پردازند.

طالبان گرچه ابتدا با سوء استفاده از غیرت دینی مردم و جهت دادن آن علیه اتحاد جماهیر شوروی توسط سیستم اطلاعاتی ارتش پاکستان و حمایت مالی و تسلیحاتی آمریکا و عربستان تاسیس شد، اما در فرایند این تحول اجتماعی و با بازیابی نسبی و مرحله ای هویت اسلامی در کوران تجربه همکاری با قدرتی که به آنها به جز به چشم یک ابزار نگاه نمی کرد و برای اعتقادات آنها کوچک ترین ارزشی قایل نبود، به تحولی در بستر هویت یابی خود دست یافتند. عقب افتادگی اجتماعی و فرهنگی آن منطقه مانع عمده بروز رفتارهای موجه سیاسی و اجتماعی است که خود در رفتار طالبان نیز مشهود است. اما این واکنشهای نه چندان دلپذیر در روند تجربه آموزی آنها تصحیح و بهینه خواهد شد. مناطق هفتگانه FATA باجور، خیبر، کورم، مهمند، وزیرستان شمالی، اورکزای و وزیرستان جنوبی به مرکز ثقل صدور بحران برای آمریکا، افغانستان و پاکستان تبدیل شده است.

ناحیه باجور دارای اهمیت زیادی برای نیروهای طالبان و نیروهای آمریکایی است؛ زیرا مسیر دسترسی به خاک افغانستان را برای طالبان میسر می سازد. ناحیه باجور در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به «سرزمین خشخاش» معروف بود و بسیاری از اردوگاههای آوارگان افغانی مستقر در این ناحیه، منبع تامین نیروهای داوطلب برای پیوستن به طالبان به شمار می رفت. قدرت و نفوذ طالبان در این ناحیه با عنایت به دوحادثه به خوبی نمود می یابد: در ماه جولای ۲۰۰۷ رهبران قبیله ای اعلام کردند که از این پس روز جمعه را به عنوان تعطیل رسمی در نظر خواهند گرفت، با عنایت به این نکته که در پاکستان روز یکشنبه تعطیل رسمی است، و دیگری، قتل «عبدالغنی مروات» مسئول پروژه واکسیناسیون دولتی در باجور است.

از دیگر مناطق مهم ناحیه کورم به مرکزیت پاراچنار است که بر اساس برآوردهای سازمانهای اطلاعاتی، این شهر نخستین نقطه ای بود که پس از حملات ۱۱ سپتامبر، نیروهای القاعده از افغانستان به آنجا گریختند. البته نکته کلیدی اینجاست که اکثریت مردم این ناحیه را شیعیان تشکیل می دهند. همین عامل باعث شد تا به زودی نیروهای القاعده دریابند این منطقه برای پناه گرفتن آنان مناسب نیست. آرام ترین ناحیه، از میان نواحی هفت گانه ناحیه کورم است

که هنوز می‌توان در میان رهبران قبیله‌ای تمایلاتی برای همکاری با دولت مرکزی را یافت. در سال ۲۰۰۷ قرارداد صلحی میان دولت مرکزی و قبیله «صافی» منعقد شد و بر اساس آن این قبیله متعهد گشت تا به هیچ نیروی خارجی پناه نداده، از اموال دولتی محافظت کرده، مقدمات آمد و شد آزادانه ماموران دولتی را فراهم کرده و امنیت جاده‌های این ناحیه را تامین کند. امضای این توافق نامه را می‌توان با دورویکرد نگرینست: از یک سو، دولت مرکزی موفق به برقراری رابطه و جلب حمایت روسای قبایل شد و از سوی دیگر، روح این قرارداد به عنوان توافق نامه‌ای میان دولت مرکزی و یک قبیله محلی، به معنای شکست اقتدار دولت در سرزمین خویش است. البته صلح موجود در ناحیه مهمند مرهون فعالیت‌های عمرانی ارتش در سال‌های گذشته است؛ فعالیت‌هایی نظیر ساخت راه، درمانگاه و مدرسه. این امر باعث اثبات تحلیل‌های پیشین شده است که مدعی بودند فقر و نابسامانی اجتماعی باعث رویگردانی مردم از دولت مرکزی و گرایش آنان به سوی گروه‌های تندرو می‌شود. شاه بیت حوادث در مناطق قبیله‌ای جریان‌ات مرتبط با وزیرستان شمالی و جنوبی است. از زمانی که رهبران طالبان در اواخر سال ۲۰۰۵ خودمختاری وزیرستان شمالی را اعلام نمودند، زنگ خطر به سرعت برای دولتمردان پاکستان و افغانستان به صدا درآمد. زیرا این به معنای ایجاد دولتی در درون دولت پاکستان در نزدیکی خطوط مرزی افغانستان، توسط طالبان بود.

تصمیم دولت پاکستان در پذیرش توافق نامه آتش بس با طالبان در منطقه شمال باختری، موسوم به «دره سوات» تبدیل به تابلویی تمام نما از ناتوانی دولت مرکزی در اداره قلمرو سرزمینی خویش و تقدیم آن به گروهی تندرو شده است. دره سوات مکانی «توریستی» بود که با غفلت دولت در تامین امنیت مناطق شمالی، تبدیل به مکانی «تروریستی» شده است. دولت پاکستان با تشدید نگرانی‌های بین‌المللی از عقب نشینی اش در مقابل طالبان اذعان داشت که برای جلوگیری از کشتار بیشتر تن به این تصمیم داده است. از این روی با رهبر جنبش اجرای احکام شریعت، «مولانا صوفی محمد» به توافق رسید که چنانچه طالبان از کشتار نظامیان خودداری کنند، احکام شریعت به عنوان شالوده مناسبات اجتماعی و سیاسی این منطقه خواهد بود. دولت پاکستان این توافق نامه را «الگویی برای صلح» نام نهاده است، ولی پذیرش

اینکه دولتی در سرزمین خویش، برای ادامه حیات و تسری حاکمیت در سایر نقاط قلمرو خویش مجبور به بستن قرارداد با گروهی شورشی شود، به معنای تبلور بحران در سطوح بالای تصمیم‌گیری آن می‌باشد. امضای این توافق‌نامه در واقع به معنای پذیرش دولت پاکستان در مورد حاکمیت دوگانه در سرزمین خویش است. که این امر باعث خدشه دار شدن معنای دولت ملی و دولت پایدار خواهد بود. آنچه مشخص است، ناتوانی دولت مرکزی در تامین امنیت و خاموش کردن آتش افراطی‌گری و ترور در خاک خویش است. تنها کاری که دولت تا بدین جا صورت داده، پرداخت پول به رهبران متنفذ محلی و «خرید امنیت» بوده است.^{۱۷} وضعیت نامساعد دولت زرداری، عدم اقبال عمومی به دولت، افزایش حملات انتحاری علیه ارتش و مردم عادی و عدم تمایل سربازان پاکستانی به درگیری با گروههای قبیله‌ای باعث گسترش دامنه بحران شده است. هماهنگی نامناسب ارتش پاکستان و نیروهای ناتو مستقر در افغانستان و ناتوانی دولت حامد کرزای در بازسازی ساختارهای سیاسی و اجتماعی افغانستان و وسوسه کسب ثروت از طریق تجارت مواد مخدر در کشوری که اقتصاد آن در حال احتضار است، شرایطی پدید آورده تا دست گروههای تندرو در دوسوی مرز آزاد باشد. هرج و مرج در نهاد دولت، پدیده‌ای نوین برای نظام بین‌الملل نیست؛ حوادث جاری در سومالی، کامبوج، کنگو و غیره همه دارای ویژگیهای ثابت زدایی برای نظام بین‌الملل هستند. اما آنچه سبب تعمیق نگرانی قدرتهای بزرگ از تسلسل مدیریت مرکزی در پاکستان می‌شود. فراتر از هراس در شکست راهبرد ایالات متحده در افغانستان است. اگر همسایگی با افغانستان را در نظر بگیریم، دیگر عاملی که به چشم می‌خورد توانایی هسته‌ای پاکستان است. دنیا از پیوند دانش هسته‌ای و افراطی‌گری در هراس است. آنچه به عنوان کابوسی برای تمام دنیا درآمده، از میان رفتن امنیت سایتهای موشکی و تاسیسات اتمی پاکستان است. در صورت حمله و سرقت فناوری و یا بمبهای هسته‌ای، آنچه نصیب منطقه و جهان خواهد شد، تولد دوباره دوران وحشت خواهد بود.

پیوند افراطی‌گری و فناوری

برای بازیگران بین‌المللی ورود عضو جدیدی به باشگاه اتمی، چندان نمی‌تواند

ناراحت کننده باشد. این نگرانی زمانی خود را نمایان می سازد که دنیا با استدلال محکم بپذیرد که با دستیابی آن بازیگر به این دانش، دنیا ناامن تر خواهد شد. پاکستان در سال ۲۰۰۷ به طور رسمی اعلام کرد که در منطقه «خوشاب» نیروگاه اتمی دارد و توان موشکی خود را نیز در همان سال با آزمایش موفقیت آمیز موشک «هاتف-۶» از نوع «شاهین-۲»، تا برد ۲۰۰۰ کیلومتر بالا برد. واشینگتن پست طی گزارشی تحلیلی اعلام داشت که این نیروگاه می تواند سالانه پلوتونیوم کافی برای ۳۰ تا ۵۰ بمب هسته ای را تامین کند. نظامیان پاکستان از مدتها پیش با سران طالبان مرابده داشته اند، بدین سبب از دید بسیاری از ناظران بین المللی، پاکستان نمی تواند دولت معقولی برای دارا بودن این فناوری باشد. حتی تصور بی ثباتی در چنین کشوری رعب انگیز است. وجود نیروهای خودسر در پاکستان و عدم توانایی دولت مرکزی در اداره امور، باعث شد تا بسیاری از تحلیلگران پاکستان را «تقاطع افراطی گری و فناوری» بنامند.^{۱۸} پیرامون توان هسته ای پاکستان اظهار نظرهای مختلفی شده که در مجموع حاکی از پیشرفت این کشور در زمینه فناوری هسته ای است. شروع فعالیتهای هسته ای پاکستان از زمان نخست وزیری ذوالفقار علی بوتو آغاز شد. پاکستانی ها نخستین نیروگاه برق هسته ای خود را با یاری کانادا در ژانویه ۱۹۷۲ در شهر کراچی مرکز ایالت سند تاسیس کردند. با توجه به ناامنی مناطق قبایلی پاکستان، هراس بین المللی از جهت حراست از این نیروگاهها هر لحظه بالاتر می رود. دولت آمریکا از بیم دسترسی گروههای تندرو به بمب هسته ای در پاکستان، سالهاست که در تامین امنیت این تاسیسات و تسلیحات هسته ای به دولت پاکستان کمک می کند؛ این کمکها شامل تربیت و آموزش نیروی امنیتی برای حفظ امنیت و تامین تاسیسات امنیتی بسیار پیشرفته آن است. طی توافق نامه ای میان ایالات متحده و دولت مشرف در نوامبر ۲۰۰۷ آمریکا برای تامین حفاظت از تاسیسات هسته ای، ۱۰۰ میلیون دلار به پاکستان پرداخت کرد. در قالب این برنامه تجهیزات بسیاری از هلیکوپتر گرفته تا دوربینهای دید در شب و تجهیزات ردیابی هسته ای در اختیار پاکستان گذاشته شد. این حجم از کمک نشان از عمق نگرانی واشینگتن از دسترسی گروههای تندرو و حتی القاعده به تسلیحات هسته ای پاکستان است.

پر واضح است که آمریکا نگران عدم ثبات در کشوری است که حاکمیت موثر بر دو سوم

سرزمین خویش ندارد، در عین حال دارای فهرستی از انواع سلاحهای هسته‌ای خطرناک است. آمریکا بارها اعلام کرده که خطر اصلی را انتقال فناوری ساخت بمب اتم به دولتهای باغی و گروههای تندرو می‌داند. واشینگتن با اشاره به دو حادثه نگرانی شدید خود را از شرایط موجود در پاکستان عنوان داشت: نخست؛ فعالیت عبدالقدیر خان دانشمند هسته‌ای پاکستان که تحت لوای یک شرکت چندملیتی، در ازای پول حاضر به فروش دانش هسته‌ای بود و دیگری، ملاقات دو تن از دانشمندان رده بالای هسته‌ای پاکستان - سلطان بشیرالدین محمود، مدیر کل پیشین کمیسیون انرژی اتمی پاکستان و چودری عبدالمجید - چندی پیش از حملات ۱۱ سپتامبر با اسامه بن لادن در افغانستان تا به او بیاموزند که چطور می‌تواند بمب اتمی بخرد و یا بسازد.^{۱۹}

اما خطر امروز این است که دولت محاصره شده در اسلام‌آباد از هم بپاشد؛ در این صورت احتمال فرار دست‌اندرکاران تاسیسات هسته‌ای افزایش خواهد یافت. در همین چارچوب است که کلینتون اعلام کرد امروز مسئله این نیست که کلید درهای تاسیسات هسته‌ای شکسته یا باز شود، بلکه دغدغه اینجاست که کلیدداران به سادگی سرسپردگی خود را تغییر دهند. عاملی که موجب هراس واشینگتن و دنیاست، پیوند نامیمون «تروریسم و بمب اتمی» در پاکستان است که در صورت تحقق دنیا را با فاجعه‌ای روبه‌رو خواهد کرد که مقابله با آن کار ساده‌ای نخواهد بود.^{۲۰} پایگاه اینترنتی «دان» در اوایل ژوئن ۲۰۰۸ اعلام نمود که پاکستان از نظر شاخص امنیتی، جزو ۱۰ کشور آخر جهان قرار دارد. این پایگاه افزود: طی مطالعات انجام شده، پاکستان تنها شش رتبه بالاتر از اعلام شدن به عنوان خطرناک‌ترین کشور در جهان فاصله دارد. آمریکا شاهد خیزش افراط‌گرایی در کشوری است که ادامه بحران در آن می‌تواند امنیت ۵۷ هزار نیروی آمریکایی را در افغانستان به خطر اندازد.^{۲۱}

تنها گزینه: هم‌سویی با آمریکا

یکی از تمایزات راهبرد اوباما و بوش نسبت به قضیه جنگ با تروریسم، در نگاه آنان به سرمنشا خطر است. اوباما بر این باور است که ریشه پایان نیافتن بحران در افغانستان را باید در

مناطق قبیله ای پاکستان جست، در حالی که بوش تمامی تمرکز خود را بر افغانستان قرار داده بود. از این روی بود که با روی کار آمدن دولت اوباما، به یک باره اهمیت پاکستان در واشینگتن بالاتر رفت. آمریکا از پاکستان می خواهد تا به بازتعریف منشا خطر و تهدید بپردازد. بر اساس نسخه واشینگتن، دیگر خطوط مرزی کشمیر، مرز بحرانی قلمداد نمی شود و جایش را به مرز افغانستان می دهد و دشمن شماره یک یعنی هند، جایش را به طالبان و تروریستها می دهد.

آنچه سبب شد اوباما دامنه جغرافیایی راهبرد خویش را از افغانستان به پاکستان تسری دهد، تهدیدهایی بود که از درون سرزمین پاکستان سرچشمه می گرفت و منافع آمریکا را در افغانستان هدف قرار می داد. ارتش آمریکا برای کور کردن عقبه طالبان در پاکستان، این کشور را تحت فشار گذاشته تا در متلاشی ساختن آنان به او کمک کنند. این نیروها براساس سیاست اوباما مبنی بر از پا انداختن طالبان، و برچیدن بساط القاعده و جلوگیری از بازگشت آنان به افغانستان و پاکستان، دست زدن به جنگهای نامتعارف را ضروری یافته و پاکستان را زیر فشار گذاشته است تا برای از میان بردن نیروهای طالبان و القاعده، رویکردهای ارتش خود را با سیاست آمریکا تطبیق دهد. در واقع، همان گونه که اوباما در دیدار با زرداری در فوریه ۲۰۰۹ عنوان داشت، آمریکا خواهان آن است تا ارتش پاکستان تغییر ماهیت داده و دیگر هند را دشمن خویش نپندارد و خود را برای یک جنگ طولانی و نامتعارف آماده سازد. مشکل آمریکا در پیروزی این راهبرد مقاومت ارتش پاکستان است؛ زیرا آنان نمی خواهند در لباس یک نیروی ضدشورش درآیند و از دیگر روی، آنها طالبان را تهدیدی برای امنیت ملی خود نمی دانند. تحلیلگران اذعان می دارند که موفقیت اوباما در جریان AFPak به شدت در گرو پشتیبانی ارتش پاکستان است.

پاکستان که از بدو تاسیس بنابر احساس خطر از دشمن همیشگی اش، هندوستان اختیارات فراقانونی به ارتش واگذار کرده بود و به سبب همین اختیارات فراقانونی ارتش به تدریج تبدیل به یک ابرحزب سیاسی و درگیر بازیهای سیاسی شد و از کارکرد اصلی خویش که همانا برقراری نظم و امنیت و حراست از مرزهاست، غافل گشت. ارتش پاکستان، همواره هندوستان را دشمن خود تعریف کرده است؛ دشمنی که در همسایگی شان است

و کشورشان نسبت به آن ژرفای راهبردی و منابع زیرزمینی کمتری دارد. بر پایه همین نگرش بود که آنها برای جنگهای متعارف تربیت شدند. امروز که آمریکا از آنان می‌خواهد علیه طالبان پاکستان با او همراهی کند، خود را درگیر دو تضاد می‌بیند از یک سو بسیاری در ارتش پاکستان القاعده و طالبان را دشمن نمی‌دانند و از سوی دیگر، توان مقابله با دشمنی را که از قواعد مرسوم در جنگ پیروی نمی‌کند، ندارند. آمریکا از پاکستان توقع دارد تا حاکمیت موثر خود را در مناطق قبیله‌ای شمالی خود به اثبات برساند. جایی که بر اساس اجازه دولت به صورت شبه خودمختار زیر فرمان دولت فدرال و بر اساس آیینها و ارزشهای رایج در قبایل اداره می‌شوند.^{۲۲}

آمریکا از ارتش پاکستان می‌خواهد تا با دخالت در مناطق قبیله‌ای اجازه حضور نیروهای طالبان را در منطقه ندهد. آخرین درگیریها میان نیروهای ارتش پاکستان و طالبان در منطقه سرحد شمال خاوری روی داد که در آن رهبر طالبان منطقه، مولانا فضل‌الله با ۵۰۰۰ نیروی خود در مقابل بیش از ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی، آنان را وادار به عقب‌نشینی کرد. حوادث دره بونر و سوات ثابت کرد که دولت مرکزی توان برقراری نظم و امنیت را در درون مرزهایش ندارد. پاکستان وارد بازی آمریکا شد تا با یاری از شریک امروز و عنایتهای مالی او درمانی برای دردهای اقتصاد بیمارش بیابد. بعد از ۱۱ سپتامبر، زمانی که معلوم شد آمریکا در پی حمله به افغانستان و سرنگونی طالبان است، پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، دست به یک انتخاب تاکتیکی-راهبردی زد. پیش از آن سازمان اطلاعات داخلی پاکستان موسوم به ISI به طور گسترده در زمینه دادن اطلاعات، مشاوره و گاهی تامین نیرو و منابع در کنار طالبان بود. ISI که یک سرویس مخفی ارتش محسوب می‌شود، از بسیاری جهات نیرویی برای ایجاد ثبات در نظر گرفته می‌شده است که امروز خود به شدت درگیر آشوب و هرج و مرج است. هنگامی که مشرف دریافت رژیم طالبان در حال ریزش است تصمیم خود را گرفت و با یک چرخش کامل، خود را هم‌سو با آمریکا کرد. مشرف چنان خود و پاکستان را در راستای منافع آمریکا در جنگ با ترور قرار داد که «جان نگرپونته» از او به عنوان «چرخ جدایی‌ناپذیر ماشین منافع امپراتوری آمریکا» نام برد. در کنار این الفاظ و تحسینها، ایالات متحده پاسخ همراهی اسلام‌آباد را با بیش

از ۱۰ میلیارد دلار کمک پس از ۱۱ سپتامبر داد.^{۲۳}

گویا تاریخ برای پاکستان دوباره تکرار شده؛ زیرا این بار نیز به سبب همسایه شمالی اش نگاهها به سوی آن است تا از طریق امن کردن مرزهایش از تسری بحران جلوگیری کند. ۳۰ سال پیش آمریکا با فرستادن «وارن کریستوفر» همراه «زیگنیو برژینسکی» به اسلام‌آباد، از دولت ضیاءالحق خواست تا در افغانستان با شوروی مقابله کند. امروز نیز اوباما با فرستادن ریچارد هالبروک قصد دارد تا از همکاری پاکستان در مبارزه علیه ترور اطمینان حاصل نماید. بسیاری در پاکستان بر این باورند که قرار است آمریکا همان بلایی که در دوران اشغال افغانستان توسط شوروی، سرشان آورد را این بار نیز تکرار کند. پاکستانی‌ها از رها شدن دوباره در میان معضلات در هراسند. آنها بر این باورند که وقتی مشکل آمریکا با اسامه بن لادن و القاعده حل شود، دیگر رابطه و پشتیبانی از اسلام‌آباد معنایی پیدا نمی‌کند و این رابطه تاریخ مصرف مشخصی دارد. از همین روی، تجدید توافقات در ماه مارس ۲۰۰۹ میان دولت زرداری و اوباما را نامیمون می‌شمارند. ولی بسیاری دیگر بر این باورند که زرداری در کنار اوباما قرار گرفته تا هم از ادامه پرداخت وامهای آمریکا مطمئن شود و هم با اتکا به حمایت واشینگتن از خود، پایه‌های لرزان زمامداری خود را استحکام بخشد.^{۲۴}

ورود آمریکا به مسایل داخلی پاکستان با هدف برقراری نظم در خطوط مرزی این کشور با افغانستان است، باید توجه داشت که همکاری دولت پاکستان با ایالات متحده برای سرکوبی طالبان به طور قطع با واکنشهایی روبه‌رو خواهد شد. مداخله و اشغال سرزمینهای مسلمانان توسط نیروهای غیرمسلمان خشم اسلام‌گرایان را در همه جای دنیا بر می‌انگیزد. همان‌گونه که حضور آمریکا در عربستان موجب شد تا اسامه بن لادن، خشونت طلبانه به دنبال هدفی که خود تعریف کرده، دست به تاسیس القاعده و انجام اقداماتی بزند که دنیا را تکان داد. اکنون نیز ادامه حضور و اشغال نظامی افغانستان و بمباران مناطق شمالی پاکستان، سبب بالارفتن احساسات ضد آمریکایی در منطقه شده است. بسیاری در پاکستان بر این باورند که ریشه بحران امروز را باید در جنگ آمریکا با طالبان در افغانستان جست. بر اساس یک نظر سنجی که توسط سرویس اطلاعات آمریکا در پاکستان در سال ۲۰۰۶ صورت گرفت، اسامه بن لادن با ۵۶ درصد

محبوب تر از مشرف با ۳۸ درصد بود. نتایج این نظر سنجی نشان از همراهی بخش بزرگی از جامعه با تفکرات گروه‌های تندرو است. گسترش تمایلات ضد آمریکایی در پاکستان، موجب شد تا دولت مرکزی در انجام وظایف محوله از سوی آمریکا ناتوان بماند.

هنگامی که دولتی دارای حاکمیت موثر و مدیریت شایسته بر سرزمین خویش باشد، در آن هنگام علایم خطر را به موقع دریافت کرده و با تکیه بر رای نخبگان، به حل معضل می‌پردازد تا از انباشته شدن معضلات و تبدیل آن به بحران جلوگیری کند. سست شدن مرزهای شمالی پاکستان و عبور آزادانه تندروها از افغانستان به مناطق قبیله‌ای شمال در هنگامه جنگ آمریکا علیه تروریسم، می‌بایست پاکستان را نسبت به پاک سازی مرزهای حساس تر می‌ساخت؛ اتفاقی که در پاکستان شاهد آن نبودیم. اگر «چهار مولفه صلح پایدار را که از دید رهبران پاکستان، کشورداری خوب، افزایش دسترسی به خدماتی همچون مدارس نوسازی شده، شتاب گرفتن روند حل و فصل معضلات و مشکلات قضایی و برابری اجتماعی است»، پایه تحلیل قرار دهیم، بی‌گمان نقش بینابینی پاکستان در جنگ افغانستان پیامدی جز بحران پایدار در مناطق قبیله‌ای نخواهد داشت، و این امر سبب حضور پررنگ تر نیروهای خارجی در درون خاک این کشور خواهد شد تا به بهانه تسری امنیت، حضور خود را نیز تثبیت کند.^{۲۵} درگیری دولت مرکزی در بحرانهای پی در پی، ناتوانی در مدیریت اوضاع و از همه مهم تر اوضاع نابسامان اقتصادی، دولتمردان پاکستان را هر چه بیشتر به پذیرش شروط مذاکره با آمریکا ترغیب می‌سازد تا بدین واسطه تاییدی برای پرداخت وامها و کمکهای اقتصادی کشورهای غربی دریافت کند.

نتیجه گیری

با روی کار آمدن دولت جدید در واشینگتن، راهبرد جدید آمریکا با محوریت افغانستان مطرح شد. آمریکا برای دستیابی به اهداف تعریف شده خویش در افغانستان در صدد حل هر چه زودتر بحران و ریشه کن ساختن تروریسم و غیره متوجه آزادی عمل تروریستها به واسطه نفوذپذیری مرزهای پاکستان شد. از همین روی مرکز ثقل برنامه‌های خود را تامین امنیت

مرزهای جنوبی افغانستان قرار داد؛ جایی که طالبان با اتکا به همراهی قبایل شمالی پاکستان به راحتی تجدید سازمان می کردند. آمریکا برای رسیدن به این منظور، با پرداخت مبالغ هنگفتی سعی در همراه ساختن دولت پاکستان در تامین امنیت مرزهای شمالی اش را داشت. آمریکا با عنایت به ناتوانی دولت مرکزی پاکستان در تامین امنیت در طول مرزهایش و عدم تفوق دولت در جلوگیری از ادامه فعالیتهای گروههای خشونت طلب، با نقض حریم هوایی پاکستان مواضع طالبان را بمباران کرد، و از سوی دیگر با پیگیری برنامه های اقتصادی و فرهنگی در تلاش است تا با ایجاد شکاف در روابط میان سران قبایل، نظامیان و مردم عادی با طالبان، آنان را هرچه بیشتر با خود همراه سازد. ولی با عنایت به ویژگیهای ثبات زدایی منطقه به نظر نمی رسد دولت پاکستان موفق به ادامه بازی خود با آمریکا برای «فروش امنیت» باشد؛ زیرا با توجه به عمق بحران در لایه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره امکان همراهی مردم با دولت مرکزی برای سرکوب طالبان بسیار اندک است؛ چرا که امروز طالبان به منبعی برای هویت بخشی و تامین امنیت آنان بدل شده است.

تقسیمات کشوری در پاکستان

نام	جمعیت	مساحت (کیلومتر مربع)	نوع اداره
کشمیر آزاد	۲,۸۰۰,۰۰۰	۱۱,۶۳۹	در دست حکومت فدرال
بلوچستان	۶۵۶۵۸۸۵	۳۴۷/۱۹۰	استان
مناطق قبیله ای	۳۱۷۶۳۳۱	۲۷/۲۲۰	در دست حکومت فدرال
مناطق شمالی	۳۹۱/۰۰۰	۷۲/۵۲۰	در دست حکومت فدرال
سرحد شمال باختری	۱۷/۷۴۳/۶۵۴	۷۴/۵۲۱	استان
پنجاب	۷۳/۶۲۱/۲۹۰	۲۰۵/۳۴۴	استان
سند	۳۰/۴۳۹/۸۹۳	۱۴۰/۹۱۴	استان
اسلام آباد	۸۰۵/۲۳۵	۹۰۶	پایتخت
جمع	۱۳۲/۳۵۲/۲۷۹	۷۹۶/۰۹۶	

Source: www.ciafactbook.com/select country/pakistan

پاورقیها:

۱. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳، صص ۱۴۶-۱۳۳.
۲. گردهارد فن گلان، درآمدی بر حقوق بین الملل، ترجمه سید داوود آقایی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۴، صص ۹۷-۶۹۳.
3. N. Chomsky, *Failed States*, Henry Hold and Company, 2006.
4. David Mckeeby, "Afghan, Pakistani Officials Join White House Strategy Talks", February 24, 2009. At: www.america.gov/eng
5. Merle David Kellerhals, "Obama Announces New Strategy For Afghanistan", Pakistan, March 27, 2009A, At: www.America.gov/St/Texttrans-English/2008/September/20080929175119ptellivremos0.9558679.Html
6. Merle D. Kellerhals, "Stability In Pakistan Is Central to U.S. Efforts In Afghanistan," April 24, 2009, At: www.America.gov/St/Peacesec-English/2009/April/20090424143251dmslahrellek0.3880884.Html
7. Merle David Kellerhals, U.S. Tripling Nonmilitary Aid To Pakistan, September 25, 2009, At: www.America.gov/St/Peacesec-English/2009/September/20090925143002dmslahrellek0.2813379.Html
8. Secretary Clintons Interview With Dawn Television: Secretary Discusses Relations Between United States, Pakistan And India, July 17, 2009, At: www.America.Gov/St/Texttrans-English/2009/July/20090718103331ptellivremos0.8150402.Html
9. John Scott, *Rational Choice Theory*, Sage Publications, 2000, P. 3.
۱۰. در این قسمت از منابع زیر بهره گرفته ام: جان ام. کالینز، استراتژی بزرگ (اصول و رویه ها)، ترجمه کورش بایندر، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۸۳، صص ۲۹-۲۳؛ هنری کیسینجر، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، موسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۱، صص ۳۲-۲۹.
11. Alexander Spencer, "Questioning The Concept Of "New Terrorism",," January 8, 2006, At: www.Peasestudiesjournal.Org.Uk
12. Lolita C. Baldor, Under Obama War On Terror Catchphrase Fading, At: www.News,Yahoo.Com/S/Ap/20090201/2009/02/02
13. Stephen Kaufman, Obama Seeks Close Coordination With Afghan, Pakistani Leaders, May 5, 2009, At: www.America.Gov/St/Peacesec-English/2009/May/20090504164618esnamfuak0.845669.Html
14. Merle David Kellerhals, "U.S. Provides \$110 Million In Emergency Aid To Pakistan," May 19, 2009, At: www.America.Gov/St/Peacesec-English/2009/May/20090521165500dmslahrellek6.184024e-02.Html
۱۵. در این قسمت از منابع زیر بهره گرفته ام: پیر محمد ملازهی، «چالش سیاسی و ایدئولوژیک در پاکستان»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۲، نیمه بهمن ۱۳۸۶، ص ۶؛ کاوه افراسیابی، «ملاحظات سیاسی آمریکا در پاکستان»، ترجمه سید سعید علوی نائینی، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۲، نیمه بهمن ۱۳۸۶، صص ۶۵-۶۰؛ سید محمد حسین ملائک، «استراتژی آمریکا در پاکستان پس از مرگ بوتو»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۲،

- نیمه بهمن ۱۳۸۶، ص ۳۷ .
۱۶. علیرضا محمد شریفی، «نقش پاکستان در پرورش مذهبی و قومی طالبان»، مجله سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۶۰-۲۵۹، ص ۲۲-۲۴ .
۱۷. در این قسمت از منابع زیر بهره گرفتیم، غلامرضا قلیچخان، «ارزیابی درگیریهای فرقه‌ای در پاراچنار پاکستان»، رویدادها و تحلیلهای شماره ۲۳۲، شهریور ۱۳۸۸، ص ۶۴؛ محمد امین خرمی، «حکومت برادران دینی، بررسی حضور طالبان در نواحی هفت گانه قبیله‌ای پاکستان»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۰، نیمه آذر ۱۳۸۶، ص ۲۵-۲۴؛ مصطفی ایزد دوست، «فرقه‌گرایی و جنگهای فرقه‌ای در پاکستان»، دیدگاهها و تحلیلهای شماره ۵۵، تابستان ۱۳۸۸ .
18. Pamela Constable, "Reconciliation Urged Pakistan Crisis, *Washington Post*", March 19, 2009, P. A09
۱۹. در این قسمت از منابع زیر بهره گرفته‌ام: حسین دهشیار، «آمریکا، افغانستان و پاکستان: سه ضلع ناهمخوان یک بحران»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۶۲، تابستان ۱۳۸۸، ص ۶-۴؛ جانانان شل، «عملکرد آمریکا در اشاعه هسته‌ای پاکستان»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۲۲، نیمه بهمن ۱۳۸۶، ص ۱۴ .
20. David E. Sanger & Eric Schmitt, "U.S Weighs Taliban Strike Into Pakistan", *New York Times*, March 18, 2009
۲۱. دهشیار، همان، ص ۱۱ .
22. David Mckeeby, "U.S. Special Representative Begins Consultations In Pakistan: Security Cooperation, Development Aid Key To Stabilizing Region", February 11, 2009, At: www.America.Gov/St/Peacesec-English/2009/February/20090211145149idyb eekcm0.0739252.Html
23. Sheryle Gaystolberg, "Leading Military In The War, But Not As A War President", *New York Times*, March 22, 2009
24. Pakistans Road To Stability Not A Straight Path?, At: Asiachronidnews.Com/2009/06/11
۲۵. دهشیار، همان، ص ۱۴ .

